

مفاهیم اخلاقی و پند و اندرز در قطعات ابن‌یمین

رضا اشرف زاده^۱، تکتم فرهمندی^۲

^۱ استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

^۲ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

چکیده

ابن‌یمین فریومدی از شاعران نیمه‌ی دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم است که در زمان حمله‌ی مغولان و فساد اخلاقی و اجتماعی ناشی از هجوم آنان، به عنوان شاعری اخلاق‌گرا شهرت یافته است. هرچند تناقضات او در بیان نکات اخلاقی و عدم توجه او به اخلاقیات نیز قابل تأمل است و او را شاعری میان مرز خوبی و بدی نگه می‌دارد، توجه او به اخلاقیات بیش از موضوعات دیگر در دیوان او، به ویژه قطعاتش، نمود دارد. در این مقاله، نگارنده پس از بررسی شعر اخلاقی، به پربسامدترین نکات اخلاقی موجود در قطعات ابن‌یمین پرداخته و دیدگاه‌های او را به عنوان شاعری اخلاق‌گرا که در پی ایجاد مدینه‌ای فاضله و انسجام اجتماع است، بررسی می‌کند. شیوه‌ی بیان ابن‌یمین در پرداختن به مسائل اخلاقی، آمرانه و نصیحت‌گونه است و گاهی در میان قطعات اخلاقی خویش، تجربه‌های خود را نیز وارد کرده است.

واژه‌های کلیدی: قطعه، ابن‌یمین، شعر اخلاقی، اخلاق اجتماعی.

۱. مقدمه

به اعتقاد برخی از محققان ادبی، شعر مسئولیت بیان مسائل سیاسی و اجتماعی را بر دوش دارد. در نظر آنان، شعری که کارکرد اجتماعی نداشته باشد و از اجتماع و مسائل آن دوری کند، تنها تخیل شاعرانه خواهد بود. هر شاعری، برای بیان اندیشه‌ها و احساساتش به سبک و قالب خاصی از انواع ادبی رو می‌آورد؛ البته، گاهی شاعران با سنت شکنی، اندیشه‌هایشان را در قالبی متفاوت با آن چه معمول است، بیان می‌کنند. یکی از این قالب‌ها که شاعران اندیشه‌های خود را در آن نمود داده‌اند، قالب قطعه است.

قطعه، گویی پاره‌ای از قصیده است و شاید به همین سبب به این نام خوانده می‌شود و از آن جا که به مسائل و موضوعاتی توجه دارد که در میان مردم رایج است و باید قابل فهم باشد، نیازی به زیبایی و آرایش کلام با صنایع ادبی ندارد؛ تا جایی که قطعه‌های مشهور فارسی، اغلب زبان و بیانی محاوره‌ای دارند. شاعر قطعه‌سرا، موضوع خود را آن چنان جامع و مختصر به نظم می‌کشد که در بیت آخر به اوج می‌رسد. قالب قطعه در میان شاعران گذشته، طرفداران زیادی نداشت و اکثر سخن‌سرایان، به قالب غزل گرایش بیشتری داشتند؛ اما تعدادی از شاعران برای نصایح و اندیشه‌هایی که از لحاظ صورت و معنا گسترده بود، این قالب را بر می‌گزیدند و شاعران متعهد نیز در زمان انحطاط اخلاق و آداب اجتماعی با استفاده از قالب قطعه، سعی در اصلاح جامعه و پروراندن روحیه‌ی مردم زمانه داشتند.

نگارنده در این پژوهش به بررسی مفاهیم اخلاقی در قطعات ابن‌یمین پرداخته است تا مشخص شود که شاعر مورد نظر به چه سبب به این مفاهیم روی آورده و تا چه میزان در سرودن شعر اخلاقی موفق بوده است.

مهم‌ترین نکته‌ای که می‌توان در این پژوهش به آن دست یافت، دغدغه‌های اجتماعی و مسائلی است که در آن روزها مورد نظر شاعر بوده؛ دغدغه‌های مانند مصرف‌بگ و حشیش که شاید در آثار دیگران چندان برای شاعران قابل اهمیت نبوده است. در این راستا، جامعه‌شناسان و خوانندگان ادبی بیشتر با شاعر و رسالت شعری‌اش آشنا می‌شوند و در ارزیابی از شعر و سخنش، توفیق بیشتر و بهتری خواهند داشت.

درباره‌ی مفاهیم اخلاقی و پند و اندرز در قطعات ابن‌یمین پژوهش مستقلی صورت گرفته است؛ اما مقاله‌هایی پیرامون آن انجام شده که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

بررسی مفاهیم تربیتی در قطعات ابن‌یمین، انوری، سعدی و پروین اعتصامی " از شاهین جباری؛ مقایسه‌ی اعتراض در شعر ابن‌یمین و عبید زاکانی " از هومان خورشیدی سیله؛ "مقایسه‌ی قطعات انوری، ابن‌یمین و پروین اعتصامی" نوشته‌ی عبدالله رفیعی و "تحلیل قطعات دیوان ابن‌یمین" از محمدحسین سازگار.

۲. دوران ابن‌یمین

امیر محمود بن یمین الدّین محمود فریوندی (فریومدی) در اواخر قرن هفتم به سال ۶۸۵ یا ۶۸۶ در فریومد به دنیا آمد. پدرش امیر یمین الدّین، طغرانبویس دربار سلطان ابوسعید، مردی فاضل و شاعر از مردم ترکستان و صاحب اموال فراوانی بود؛ در عهد سلطان محمد خدابنده در روستای فریومد خراسان خان و مان فراهم کرد و همان جا ساکن شد. دوران کودکی ابن‌یمین در خراسان سپری شد. او در جوانی به تبریز رفت و به درگاه دانشمندپرور غیاث‌الدّین محمد وزیر پیوست. ابن‌یمین مانند پدر به دیوان راه یافت؛ مدتی بعد از دربار کناره گرفت و به دهقانی مشغول شد؛ اما با ظهور سرداران زندگی آرام دهقانی را ترک گفت و به گرگان، به دربار طغاتی‌مور رفت و از آن جا که معتقد به مذهب شیعه بود، مدتی بعد در خراسان به گروه شیعه‌ی سرداران پیوست و به مدح آنان پرداخت. در جنگ میان آل کرت و سرداران، دیوان دوران جوانی‌اش به غارت رفت. ابن‌یمین با هنر شاعری از اسارت آل کرت رهایی یافت و حدود سه سال در هرات نزد معزالدّین کرت به عزت زندگی کرد (صفا، ۱۳۸۵: ۱۶۵). چنان که از اشعارش برمی‌آید، به دلیل رفت و آمد با بزرگان درباری و شرکت در بزم‌های شبانه، هم اهل باده و ساده بود و هم بنگ و حشیش.

دوره‌ی ابن‌یمین به دلیل تاخت و تازهای وحشیانه‌ی مغول، دوره‌ای بود که هرکس برای منافع خویش حاضر بود دست به هر کاری بزند تا جان به در برد. در چنین فضایی پر از ترس و ناامنی، اصول اخلاقی کم‌رنگ شده و در حال نابودی بود؛ البته بی‌سوادی و بی‌فرهنگی حاکمان آن زمان بر چنین اوضاعی دامن می‌زد؛ چرا که رشد قضاوت اخلاقی، بر پایه‌ی رشد شناختی است و «تشخیص قضاوت‌های اخلاقی از رفتار اخلاقی اهمّیت دارد؛ زیرا مردم مطمئناً همیشه رفتاری را که از نظر اخلاقی درست می‌دانند، انجام می‌دهند» (سید محمدی، ۱۳۹۰: ۲۴۰). البته رفتار افراد مورد توجه و به عبارت دیگر، الگوهای نیز بر رفتار مشاهده‌کنندگان اثر دارد و می‌تواند امور مثبت و منفی را در وجود آنان بر جای گذارد و بدین ترتیب، به صورت اخلاقی اجتماعی تثبیت شود.

۳. شعر اخلاقی

علم اخلاق، شاخه‌ای از علوم انسانی است که مبادی خود را از علوم منطق، مابعدالطبیعه و علم‌النفوس و روان‌شناسی می‌گیرد. موضوع علم اخلاق، شناخت مصادیق ارزش‌ها و راه‌های کسب فضائل و ترک رذائل اخلاقی به منظور پیشبرد و بهبود زندگی در جامعه است. (<http://fa.wikipedia.org/wiki>) اخلاقیات از هنجارها و ارزش‌های قوی در میان انسان‌هاست که حساسیت خاصی نسبت به آن در جامعه رواج دارد. «ارزش‌ها، احساسات ریشه‌دار و عمیقی هستند که اعضای جامعه در آن‌ها شریکند و از این‌روست که چگونگی اعمال و رفتار افراد جامعه را تعیین می‌کنند. در واقع، تمام چیزهایی را که از نظر افراد یک جامعه مطلوب و حائز اهمّیت است؛ مانند: علم، اخلاق، سلامت، مهارت، محبت، تقوا، احترام و... از جمله ارزش‌های اجتماعی محسوب می‌شوند». (صداقتی فرد، ۱۳۸۹: ۹۶)

پاره‌ای ارزش‌های اجتماعی نسبت به زمان و مکان نسبی هستند. نسبی بودن به این معنا که در یک زمان و مکان ارزش هستند و در زمان و مکان دیگر، ارزش خود را از دست می‌دهند و یا حتی ضدّ ارزش محسوب می‌شوند و یا آنچه در جامعه‌ای ارزش به حساب می‌آید، چه بسا در همان زمان، در جوامع و فرهنگ‌های دیگر، ضدّ ارزش در نظر آید. ارزش یا هنجار اخلاقی یا فطری «احکام یا مقرّراتی است که کمابیش از ذهنیت، عقل یا احساسات انسان‌ها بروز می‌کند و شکل مناسب رابطه‌ی فرد با دیگران را نشان می‌دهد... [این مقرّرات] از درون، فرد را به انجام رفتار صحیح راهنمایی می‌کنند. معمولاً فرد در جامعه، الزامی درونی نسبت به رعایت هنجارهای اخلاقی که گاه صورت شرعی و مذهبی نیز می‌یابند، احساس می‌کند». (صداقتی فرد، ۱۳۸۹: ۹۶) بسیاری از صاحب نظران بر آن بوده‌اند که هنر و از جمله شعر می‌باید ابزاری برای تزکیه‌ی نفس باشد و نقش شعر این است که آدمی را از هواهای نفسانی و اخلاق رذیله دور کند و تنها آثاری ارزش ادبی دارند که در آن‌ها حکمتی نهفته باشد (امامی، ۱۳۸۵: ۶۷).

اخلاق اجتماعی

در دوران حمله‌ی مغول که اخلاق ستوده رو به قهقرا می‌رفت، اندیشمندان و هنرمندان و فضلا برای حفظ اخلاقیات در جامعه تلاش می‌کردند و هر کدام به شیوه‌ای می‌کوشیدند برای تغییر رفتار و اندیشه‌ی مردم، راهی به درون آنان بگشایند. شاید ماندگارترین این تلاش‌ها، شعر شاعران آن دوره باشد؛ شعرخواجو، ابن‌یمین و حافظ و... شاعرانی که در پرتو شعر و زبان هنرمندانه‌ی خود تلخی‌ها و فساد اخلاقی جامعه‌ی خویش را به مؤثرترین بیان به تصویر می‌کشیدند. ابن‌یمین و شاعرانی نظیر او که برای سعادت انسان‌ها، به سرایش شعرهای اخلاقی و اجتماعی رو آورده بودند، برای اثرپذیرتر شدن بیان خود به واژگان و الفاظی نیازمند بودند که بتواند نظم اخلاقی را با جوشش درونی و بدون اجبار در انسان‌ها بیدار کند و هر فرد خود را ملزم به رعایت اصول و قوانین اخلاق بداند. «گزینش واژگانی که از گرایش هر شاعر به فردیت ناشی می‌شود و در هر اثر هنری وجود دارد. چنین رویکردی سبب می‌شود که زبان شعری هر شاعر در بیان یک موضوع با زبان شاعر دیگر، متفاوت باشد. گرایش به فردیت؛ یعنی، خلیدن خودسری و خودرأیی و گزینش

شخصی آن جا که سخت‌ترین قید و بند نظم می‌باید، در کار باشد» (آشوری، ۱۳۷۳: ۲۸). در گزینش واژگانی، شاعر کمال گفتار شاعرانه‌ی خود را آشکار می‌سازد. گفتاری که روشن و به دور از کلمات مبتذل بوده و از واژگان و الفاظ معمولی تألیف شده باشد؛ اما همین فردیت نویسنده، تنها زمانی ارزش فرهنگی اثر را تقویت می‌کند که غرایز جسمانی و ناخودآگاه وی، بدون این که معنای فرهنگی اثر را نقض کند، در آن حضور داشته باشد. کمال گفتار شاعرانه از کمال انسانیت سرچشمه می‌گیرد. به عقیده‌ی ارسطو «سعادت که خیر اخلاقی و خیر کامل و جامع را متضمن است، حصولش به آن خواهد بود که انسان بر وفق طبیعت و بر حسب آنچه لازمه‌ی کمال انسانیت است، رفتار کند» (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۴۸).

ابن‌یمین نیز، گاهی شعر غیر اخلاقی سروده است؛ اما بر اخلاق و رسیدن به سعادت تأکید می‌کند. به طور کلی، اکثر اشعار ابن‌یمین، به‌ویژه قطعات او نشان از زبان پاک و دارد. هر گاه زبان شعر، زبان حیا و ادب باشد، به آفرینش زیبایی ختم می‌شود. پیوند شعر ابن‌یمین با الفاظ معمولی و عام سبب شده که بیشتر اشعارش به صورت ضرب‌المثل در میان مردم رواج یابد. شعر اخلاقی منجر به صدور احکام اخلاقی می‌شود؛ اما معیارهای اخلاقی که شاعر برای مردم خویش بیان می‌دارد، «صرفنظر از جنبه‌های فطری و وجدانی، ریشه در شرایط جسمی، روانی، نژادی، زمینه‌های مذهبی و باورداشتی ملیت و شرایط اجتماعی دارد» (امامی، ۱۳۸۵: ۱۲۲). برای انسانی مانند ابن‌یمین با وجود اوضاع اجتماعی ناشی از حمله‌ی مغول، عقاید شیعی مذهب و جانی که هم با طبیعت دهقانی و سادگی‌های آن آشنا بود و هم با زندگی درباری، معیارهای اخلاقی سفارش شده‌ی او همان معیارهایی است که هر انسان آزاده و دین‌داری آن‌ها را تأیید می‌کرد و می‌پذیرفت.

نصایح مطرح شده در قطعات ابن‌یمین، فقط مختص عامه‌ی مردم نبود؛ شاه و درباریان نیز هدف نصایح او بودند. در واقع، او با شیوه‌ی تربیتی و شعر خوب خویش، هم شهروند خوب می‌خواست و هم فرمانروای خوب. «شعر خوب آن است که در شنیدن و خواندنش آدم احساس کند آن چه شاعر می‌گوید، درد یا اندیشه‌ای است شناخته و آشنا که فقط بیان هنرمندانه است که آن را در شعر روح داده است و جلوه. ناچار شعر هر قدر بیشتر در بین مردم همدرد پیدا کند، نشان آن است که بیشتر با انسان سر و کار دارد و با دردهای واقعی او. شاعری که درد ندارد یا از دردی مجهول صحبت می‌کند که هیچ‌کس جز او با چنان درد آشنایی ندارد، در نزد مردم همدلی و همدردی واقعی نخواهد یافت» (زرین کوب، ۱۳۴۶: ۲۵). ابن‌یمین مانند هر هنرمند دیگری به دنبال عرضه کردن آثارش بود؛ اما شیوه‌ای را پی گرفته بود تا هم خوانندگان اشعارش را آگاه کند و هم آثارش را جاودانه. اثری که آینده‌ی اجتماع باشد، به راحتی خواهد توانست در میان مردم رخنه کند و جاوید بماند. آن چه در قطعات ابن‌یمین نمود بیشتری دارد، موضوعات اخلاقی است؛ موضوعاتی که نشان از عدم رعایت اصول آن‌ها در اجتماع قرن هشتم دارد. در این قطعات، اخلاق نظری به اخلاق عملی یا تربیت اخلاقی منجر می‌شود؛ یعنی، ابن‌یمین با بیان بایدها و نبایدهای اخلاقی به دنبال وضعیتی مطلوب در اخلاق است. از هر چه که مربوط به اخلاقیات باشد، در قطعات او اثری هست؛ گویا این شاعر اخلاق‌گرا هر چه را دیده و آموخته به قلم آورده است. البته «انسان اخلاقی نباید صرفاً نسبت به خوب و بد شناخت داشته باشد؛ بلکه علاوه بر آن باید خوبی و بدی را احساس کند. برای دانستن این که چه چیزی درست است یا غلط، عموماً از علم دیگران استفاده می‌شود. احساس این که چه چیزی درست است یا غلط بیشتر اوقات با دانش درونی حاصل می‌شود» (دیویی، ۱۳۳۴: ۲۵۷). ابن‌یمین اندیشمندی اجتماعی است که می‌داند برای ساخت جامعه‌ای بهتر باید از افراد آن اجتماع آغاز کرد. اگر اخلاقیات بهبود یابد و رشد کند، جامعه ترقی خواهد کرد؛ زیرا اجتماع، چیزی جز افراد آن اجتماع و روابط میان آن‌ها و تعامل اخلاقی افراد نیست. در این باره، لوکاج معتقد است که «آثار هنری بزرگ گذشته، چند بُعدی‌اند؛ نه تنها به دلیل این که خالقان آن‌ها موضوع مورد مطالعه‌شان را عمیقاً بررسی کرده‌اند، بلکه هم‌چنین به این دلیل که نویسنده-منتقدان بزرگ گذشته، تنها متخصص ادبیات نبوده‌اند، بلکه ادبیات را به عنوان یکی از جنبه‌های وسیع‌تر زندگی اجتماعی-فرهنگی زمان خودشان در نظر می‌گرفتند» (صداقتی فرد، ۱۳۸۹: ۸۵).

در زمان حمله‌ی مغول که اوضاع اجتماع و مردم اجتماع نابسامان است، «واژگون شدن مبانی حیات اجتماعی در چنین حالی که معمولاً تقهقر از کمال به نقص و انحطاط، همراه با انواع معایب و مفساد است، وقتی مردم فرومایه از طبقات پست بدون هیچ‌گونه تربیت و تضمینی زمام امور را در دست گیرند، طبعاً به مکارم پشت‌پا می‌زنند و رذایل را مباح می‌شمرند و رواج انواع

مفاسد از دروغ و تزویر و دزدی و ارتشا و بی‌اعتنایی به ملکات فاضله و نظایر این امور نتیجه‌ی جبری چنین وضعی است. در این دوره سعایت و تضریب بر ضد یکدیگر مانند امری عادی ملاحظه می‌شد» (صفا، ۱۳۸۵: ۳۴). تاریخ نشان داده در چنین اوضاعی، هنر می‌تواند راه‌گشا باشد. ابن‌یمین پیش از آن‌که شاعری اجتماعی باشد، شاعری اخلاق‌گراست. اجتماعیات را در خلال همین قطعات اخلاقی او باید جست.

ابن‌یمین هر چه می‌گوید تجربه‌ی خود اوست. اگر مورد حسادت کسانی واقع شده و آزار دیده، از حسادت می‌گوید:

دم‌ها زدند و کوره‌ی تزویر تافتند
 یک چند سال حیلت تلبیس یافتند
 موی غرض به ناوک حیلت شتافتند
 از بس که بهر غمز به هر سو شتافتند
 وایشان جزای فعل بد خویش یافتند
 (قطعه ۲۷۹)

سهلست کی به قدر ملک اهرمن رسد
 در منزلت کجا به موحد شمن رسد
 (قطعه ۲۳۲)

گر به روی تو حسودی به حسد می‌نگرد
 کان بدانیش خود از رنج حسد جان نبرد
 که گهی برق زند صاعقه اندر گذرد
 کارش اینست که خون دل خود را بخورد
 (قطعه ۲۲۷)

در باب من ز روی حسد یک دو ناشناس
 بر کارگاه خبث طبیعت که هستشان
 تا در شب ضلال به سعی کمان چرخ
 ظنشان چنان فتاد که غم‌ها به من رسد
 رغماً لأنفهم همه نیکی به من رسد

گر حاسدان به من نظر شر همی‌کنند
 با من حسود را نرسد لاف هم‌سری

ای دل آسوده همی‌باش که باکی نبود
 صبر کن بر حسد و حاسد و دل شاد بزی
 غم مخور کز حسد آتشکده‌ای شد دل او
 آتش از هیچ نیابد که خورش سازد از آن

از حرص و طمع پرهیز می‌دهد؛ چون به خوبی می‌داند:

تغییر نیابد که ز دیوان الست است
 (قطعه ۵۹)

باز نشناخت مهر چرخ از کین
 آیتی دیگر از هوا تلبسین
 (قطعه ۷۰۸)

کنم از حال عالمت اعلام
 مدام گس‌ترده بهر صید مدام
 حبه‌القلب کرده دانه‌ی دام
 بر سر اختران سپارد گام
 کز چه زاید حوادث ایام
 مایه‌ی فتنه‌ی خواص و عوام
 بر نیارد دمی ز خلیق به کام
 چون بر ایشان همی‌کشید ارقام
 جمع کرد و طمع نه‌ساده نام
 (قطعه ۵۷۶)

ای دل ز کسوت هراس هرگز

در وجه معاش تو براتی که نوشتند

هر کس را از پیش‌وایی کورد
 هر زمانش زبان حرص کند

ای دل اگر گوش سوی من داری
 نفس امّاره‌ی تو صیادیست
 طمع خیم دام او باشد
 و آن کزین پای دام رسته شود
 گر به چشم خرد نگاه کند
 خود بدانند که جز طمع نبود
 هر کس در دام او اسیر شود
 من بر آنم که واضع اسماء
 هر چه آن را ز جنس فتنه شمرد

گر ترک طمع کنی نباشد

(قطعه ۴۶۴)

در میمان خـلایق عالم
منشأ آن بلا ز بیـش و ز کم
از بهشت برین برون آدم
بسترد وارهد ز محنت و غم
گر دلی بایدت خوش و خرم
(قطعه ۶۳۷)

هر بلایـی که می شود واقع
چون نکو بنگری طمع باشد
گر نبودی طمع نیفتادی
هر که نقش طمع ز لوح ضمیر
از طمع دور باش ابـن یمین

صاحبان تذکره‌ها، ابن‌یمین را به بخشندگی وصف کرده‌اند؛ او نیز دیگران را به سخاوت می‌خواند:

که ایشان چون تو حق را بندگانند
که نوشـروان و حاتم زندگانند
(قطعه ۳۵۸)

مکن هرگز ستم بر زیـر دستان
حیات دائم از داد و دهش جوی

یک نصیحت بشنو این ز بزرگان قدیم
زان میندیش که از دست برون شد زر و سیم
بخورید و بخوریم و بخـرید و بخـریم
(قطعه ۶۳۰)

گر تو را هست خرد یار بیـا ز ابن‌یمین
هر چه در دست تو باشد بفشان باک مدار
چون به هر نوع که باشد به شب آری روزی

گرت دست بخشش به جان می‌رسد
(قطعه ۲۴۵)

ببخش آن‌چه دستت بدان می‌رسد

در آداب معاشرت نیز نکته‌های ظریف می‌داند:

کان را که بسی بینند هجرش ز خدا خواهند
وانگه که نبارد هیچ وصلش به دعا خواهند
(قطعه ۳۴۷)

گر کم به درت آیم معذور همی‌دارم
باران چو پیاپی شد گردند ملول از وی

به رازداری توصیه می‌کند:

از دشمن و از دوست نهان دار چو جانش
هر وقت که خواهی نتوان کرد نهانش
(قطعه ۵۱۴)

هر نکته که از گفتن آن بیم گزندست
هر گاه که خواهی بتوان گفت و چو گفتی

نزد کرام خلق بود راز سر به مهر
رازی که نزد من بود آن خانه در به مهر
(قطعه ۲۶ ترجمه ی عربی)

نزد کریم راز ودیعت اگـر نهی
در خانه ایست بسته درو گم شده کلید

دار پنهان بدان مشابه که دل
نتواند کـه آردش حاصل
(قطعه ۵۵۰)

آن‌چه ناگفتنی است در دل خود
اگرش مدتی زمان طلبید

درباره‌ی ضمان شدن معتقد است:

کـاـولـش بـر دـهـد پـشـیـمـانـی
و آخـر انـدر غـرـامـتـش مـانـی
(قطعه ۸۲۶)

تـا تـوانـی ضـمان کـس مـشـو کـس را
و اوسـط آن بـود مـلامـت خـلـق

در فواید خاموشی می‌گوید:

کـه حـمـل افـتـد ایـن شـیـوه بـر بـیـهـشی
ز خـوی خـوش خـویـش در رامـشـی
بـه تیـغ زبـان خـویـش را مـی کـشـی
نـدـیدـم پـشـیـمـان کـس از خـامـشـی
(قطعه ۸۸۰)

مـزـن دم در آنـچـست گـزیرسـت از آن
گـر ایـدون بـه مـقـدار گـویـی سـخـن
ور از حـد بـرون مـی بـری گـفـت را
ز گـفـتـن پـشـیـمـان بـسـی دـیده‌ام

خـمـوشـی بـه بـسیـار از آن بـهـتر اسـت
اگر خـود درونـش پـر از گوهر اسـت
(قطعه ۹۲)

بـه گـفـتـار اگـر دُر فـشـانـد کـسـی
خـردمـنـد خـامـش بُـود چـون صـدف

کـه بـا ده زبـان در خـمـوشـی کـند
(قطعه ۳۲۸)

از آن سوسـن آزادگـی یافـتـست

مردم را به صبوری می‌خواند هر چند تلخ باشد:

ولـیـکن صـابـری کـاریـست مـشـکل
بـه آخـر داشـتـن زو غـصـه بـر دل
بـود دور از صـبـوری مـرد غـافـل
(قطعه ۵۴۶)

اگـر چـه صـبـر مـفـتـاح نـجـاتـسـت
بـه اول عـمـر در وی صـرف کـردن
بـه تلـخی صـبر هـم چـون نـام خـویـشـست

از عـلامـات بـخـردی باشـد
هـر قـضـایی کـه ایـزدی باشـد
گـر نـکـویـی و گـر بـدی باشـد
(قطعه ۳۱۰)

صـبر در کـارها چـه نـیک و چـه بـد
بـشـتـاب از تـو رد نـخواهـد شـد
بـه قـضـا دادنـت رضـا اولـی

صـبـور باش چـه دانـی نکـو شـود ای دل
(قطعه ۵۵۲)

دلـا ز وقـت بـد خـود جـزع مـکن زـنهار

کـانـدر ازل بـه هـر چـه رود خـامـه رانـده‌انـد
(قطعه ۲۱۴)

آری چـه چـاره ابـن‌یـمـین رو صـبـور باش

نـیکـو شـود بـه صـبر سـرانـجام کـار تـو
(قطعه ۷۱۷)

ای دل صـبـور باش بـر اـحـداث روزگـار

تواضع را می‌ستاید:

کـنـد بـر سـریـر شـرف سـلـطنت
مـلـک سـیرتـی در گـه شـیـطنت
بـود بـا فرـومـایـگان مـسـکنت

کـسـی کـو طـرـیق تـواضـع رود
ولـیـکن تـو جـایـش بـدان و مـکن
تـواضـع بـود بـا بـزرگـان ادب

(قطعه ۱۴۹)

بـا فرمایـگان تکبـر کـن

(قطعه ۶۵۲)

اغیار تو شود به صفا یار غار تو

(قطعه ۷۲۳)

با خلق جهان به جای می‌آر

نزدیک کریم طبع مقصدار

افتد ز تواضعت به پندار

وان جز ادب تمام بشمار

(قطعه ۴۲۶)

روز قدرت فروتنی کـردن

گاه قدرت غضب فرو خوردن

(قطعه ۷۰۵)

بـا بزرگان ره تواضع گـیر

با حلم و با تواضع اگر هم نشین شوی

در باب تواضع آن چـه دانـی

کـافزوده کنـد تو را تواضع

امـا چـو لئـیم طـبع باشـد

بـر وی نظـر از تکبـر افکـن

هیچ دانی که مردمی چه بود

سیم و زر بی‌قیاس بخشیدن

درباره‌ی اغتنام فرصت چنین می‌گوید:

پس روز کار خواندش به که روزگار

کین روز چون گذشت دگر نیست روز کار

(قطعه ۴۱۶)

چون روزگار هست به تصحیف روزگار

یعنی که روز کار کنون است کار کن

غنیمت شمر حاصل خویشتن

(قطعه ۶۶۷)

به جز یک نفس حاصل عمر نیست

قناعت از پر بسامدترین موضوعات اخلاقی ابن‌یمین است. از آن جا که شاعر دیوان جدید خود را در دوران میان‌سالی و کهن‌سالی فراهم آورده، باید دانست که قناعت‌ورزی از سلوک رفتاری او در این دوره از زندگی‌اش بوده است:

یک دمت بی‌صداع نگذارند

تا ز جیب تو دست بر دارند

(قطعه ۲۵۹)

چو آز اندر زمانه مهملکی نیست

(قطعه ۹۹)

تا بود در سـرت کُـله داری

پسای در دامن قناعت کـش

سلامت بـا قناعت توآمانند

که به هر یک مهت سلام کنیم

هم برین قصه را تمام کنیم

که از این هر دوان کـدام کنیم

یا به بنگاه خود مقام کنیم

تا کی این آرزوی خـام کنیم

گوشمـالی دهیم و رام کنیم

بـارگـاه امیـر نـام کنیم

صاحبـا گـر چـنـین همـی شایـد

ما چه حاضر چه غائب از در تو

کز تو پرسیم و تو جواب دهی

در سفر آوریم عمر به سـر

چند از این دیگ آرزو پختن

پس همان به که نفس سرکش را

گوشـه ی عزلت و قناعت را

(قطعه ۶۱۷)

کارم از آن مدام نشاطست و رامشست
بار طمع مکش که گران سنگ و خرکشست
(قطعه ۱۰۰)

نه چو گنجشک جان به دانه گرو
تسا مراد دل آوری بسه درو
(قطعه ۷۳۲)

نزد خاصان رسوم و عاداتست
اتصال همه سعاداتست
افتتاح در مراداتست
(قطعه ۱۱۰)

رو حسب جو که گوهر را نسب از خود باشد
(قطعه ۲۰۴)

تأمل کن تأمل کن تأمل
(قطعه ۵۴۹)

در تذکره‌ها آمده که ابن‌یمین اخلاق پسندیده و صفات حمیده داشته است. دقت در اشعار و نحوه‌ی بیان او به وضوح چنین ویژگی‌هایی را در شخصیت او نشان می‌دهد. هرچند انتقادات گزنده و تمایل به عزلت در اشعار او فراوان دیده می‌شود، **خوی نیک** و رفتار شایسته از او شاعری آرام، صلح‌طلب و اجتماعی ساخته است:

بدکنش و زشت خو که نیک نباشد
سنگ مزن بر سبو که نیک نباشد
پیش کسان بد مگو که نیک نباشد
زود دلش را بجو که نیک نباشد
بهر حریفان نو که نیک نباشد
رشته‌ی وحدت دوتا که نیک نباشد
هیچ نیاید از او که نیک نباشد
(قطعه ۲۰۷)

عزت خویششتن نگه دارد
هر چه کبر و منی است بگذارد
سر مویسی زخود نییازارد

من قانعم هر آن چه مرا می‌دهد خدای
قانعم همیشگی خرم و طامع دژم بود

چون همای خجسته قانع باش
در زمین قناعت افکن تخم

درباره‌ی تقلید چنین نظری دارد:

در جهان هر چه می‌کنند عوام
انقطاع از رسوم این حضرات
راه تقلید محض را بسستن

همچنین درباره‌ی **تفاخر به نسب** گفته است:

در حسب کوش چه نازی به نسب ابن‌یمین

و در **پرهیز از تهتک** (پرده‌ری و بی‌حیایی در سخن) می‌گوید:

تهتک در سخن گفتن زیانست

ای دل از احداث روزگار نگردد
مست خرابیات عشق را به ملامت
در پس آزادگان به هیچ طریقی
گر بدی‌ای بیند از تو کس که میناد
یار کهن را به هیچ رو مده از دست
با همگان باش یک‌زبان و مگردان
هر که بداند که بد چگونه قبیح است

مرد باید که هر کجا باشد
خودپسنندی و ابله‌پهی نکند
بسه طریقی رود که مردم را

همه کس را ز خویش بده داند / هیچ کس را حقش نشمارد
سر و زر در طلب نهد آنگه / تا مگر دوستی به دست آرد
(قطعه ۳۵۵)

هر چند ابن‌یمین نگاهی ویژه به اخلاقیات دارد، این‌ها همه نشانه‌ی آن نخواهد بود که او فردی کامل و به دور از اشتباه بوده است؛ چنان‌که در نصایح اخلاقی‌اش تناقض‌هایی دیده می‌شود و گاهی قضاوت خوبی و بدی در اخلاق بسته به خواست اوست. برای شراب‌نوشی مجوزهایی صادر می‌کند تا آن را توجیه کند:

ای خردمند اگر شراب خوری / با تو گویم که چونش باید خورد
تا بخواهد طبیعتت می‌خور / چون نخواهد دگر نشاید خورد
(قطعه ۲۲۹)

ملامتتم مکنید از نبید می‌نوشم / که رستگاری آزادگان بود ز نبید
کسی که بخیل نوزید رستگاری یافت / به حکم ایزد کس مست را بخیل ندید
(قطعه ۳۶۳)

این تناقض‌گویی‌ها ناشی از آن است که او حتی اگر در پیری از بنگ و شراب توبه کرده باشد، باز هم برای توجیه کردار غیراخلاقی حاکمان مورد ستایشش، باید این‌گونه بسراید.

همان‌گونه که پیشتر گفته شد، موضوعات اخلاقی در قطعات ابن‌یمین بسامد فراوانی دارند و با سادگی و زیبایی خاصی همراهند. زبانی شیرین و ساده دارند که آدمی به آسانی معنایشان را در می‌یابد؛ کوتاه و در عین حال پر معنا. گاهی تمام عصاره و جان کلام را در دو بیت بیان کرده و حق سخن را به تمامی ادا می‌کند:

مکروه طبیعت آن چه شود واقع ای حکیم / خوردن غمش یکبست ز غم‌های زایده
یا می‌شود به کام تو یا خود نمی‌شود / در هر دو حال خوردن غم را چه فایده
(قطعه ۷۷)

نتیجه‌گیری

ارزش‌ها همان عقایدی است که افراد یا گروه‌های انسانی درباره‌ی آن چه مطلوب، مناسب، خوب یا بد است، دارند. ارزش‌های مختلف بیانگر جنبه‌های اساسی تنوعات در فرهنگ انسانی است. آن‌چه افراد ارج می‌نهند، به شدت از فرهنگ ویژه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، تأثیر می‌پذیرد. هر انسانی به عقاید و ارزش‌های خویش می‌اندیشد و سعی در انطباق آن‌ها با محیط پیرامون، از طریق تغییر محیط پیرامون، متناسب با آن ارزش‌ها و عقاید دارد. ابن‌یمین نیز با بیان عقاید و باورهایی که خود از اجتماعش گرفته، سعی در تغییر اجتماع خویش دارد.

ابن‌یمین از اصول اخلاقی در جامعه‌ی اسلامی آگاه است. در قطعاتش به هر آن‌چه که از اخلاقیات می‌داند، اشاره می‌کند و نصایحش را بیان می‌دارد. قصد او اصلاح جامعه و ساختن مدینه‌ی فاضله است؛ اما اوضاع اجتماع، او را از رسیدن به جامعه‌ی آرمانی‌اش دلسرد کرده است. از دیدگاهی دیگر، می‌توان گفت که ابن‌یمین به این امر نظر داشته است که با سرایش قطعات اخلاقی، در دفتر اشعارش به هر مضمونی از قطعه پرداخته باشد.

ابن‌یمین به طور حتم، قطعات اخلاقی‌اش را در دوران پیری سروده است؛ زیرا زندگی و اخلاق او در جوانی نشان از بی‌توجهی‌اش به برخی اصول اخلاقی دارد و در پس پرده‌ی زندگی‌اش در جوانی، نه اخلاقی هست و نه پذیرش نصیحتی. به هر

حال، با بررسی مطالعه‌ی دیوان اشعار او آشکارست که وی بیش از هر شاعر دیگری در زمینه‌ی سرودن شعر در قالب قطعه موفق بوده و توانسته است مفاهیم اخلاقی را با زبانی ساده و کوتاه در بیانی روان و دلنشین به قلم آورد.

منابع

۱. امامی، نصرالله: مبانی و روش‌های نقد ادبی، انتشارات جامی، تهران ۱۳۸۵.
۲. آشوری، داریوش: شعر و اندیشه، چاپ اول، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۳.
۳. دیویی، جان: اخلاق و شخصیت، ترجمه‌ی مشفق همدانی، بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه، تهران ۱۳۳۴.
۴. راودراد، اعظم: نظریه‌های جامعه‌شناسی هنر و ادبیات، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۸۲.
۵. زرین کوب، عبدالحسین: شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب، انتشارات محمدعلی علمی، تهران ۱۳۴۶.
۶. زرین کوب، عبدالحسین: ارسطو و فن شعر، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۹.
۷. سیدمحمدی، یحیی: روان‌شناسی یادگیری، چاپ هشتم، نشر روان، تهران ۱۳۹۰.
۸. صداقتی‌فرد، مجتبی: جامعه‌شناسی، چاپ چهارم، انتشارات ارسباران، تهران ۱۳۸۹.
۹. صفا، ذبیح‌الله: تاریخ ادبیات ایران، ج دوم، چاپ هفدهم، انتشارات فردوس، تهران ۱۳۸۵.
۱۰. شریفی، احمدحسین: اخلاق خوب چیست، بد کدام است؟، ج دوم، انتشارات شورای کتاب کودک، تهران ۱۳۸.
۱۱. پارسانیا، حمید: «اخلاق»، هفته‌ی نامه‌ی پگاه حوزه، شماره‌ی ۲۴۳، ۱۳۸۷.
۱۲. بی‌نام، بازدید ۲۰۱۶/۰۳/۱۷، قابل دسترس در: <http://fa.wikipedia.org/wiki>

Ethical Concepts and Advice in Abnymmin Parts

Reza Ashrafzadeh, Taktam Farahmandi

1- Professor of Islamic Azad University, Mashhad Branch

2- PhD student of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Mashhad Branch

Abstract

Ebnimin is a fanciful poet of the second half of the seventeenth and early eighteenth centuries, who became known as a moralist poet during the Mongol invasion and the moral and social corruption caused by their invasion. Although his contradictions in moral points of view and his lack of attention to morality can be considered, and he holds a poet between a good and bad border, his attention to morality is more than other issues in his court, especially his pieces. In this article, after reviewing the ethical poetry, the author focuses on the most frequent moral points of Abinimin's parts and examines his views as a moralist poet who seeks to create utopian mediums and community cohesion. The way Ibnimin expresses his moral, ethical, and conscientious questions, and has sometimes brought his experiences to the fore.

Keywords: Piece, Ibnimin, Moral Poetry, Social Ethics
